

بلاغت

**نقد کتاب**  
نشست‌های

**سرشت اهل‌العقل**  
سرشت اهل‌العقل

با حضور  
مؤلف محترم: دکتر غلامحسین جوادپور  
ناقد محترم: دکتر امیرحسین خداپرست

نشانی: قم، بلوار امین، انتهای کوچه ۱۳، سمت راست، پلاک ۳۳۱  
یکشنبه ۲۲ دی ماه ۹۸  
از ساعت ۱۸

خانۀ اخلاق پیر ژومان جوان

Telegram.me/EthicsHouse  
www.EthicsHouse.ir

نهمین جلسه از سلسله جلسات نقد کتاب

معرفی و نقد کتاب «سرشت اخلاق»

«معرفت»

مؤلف کتاب: آقای دکتر غلامحسین جوادپور

ناقد محترم: آقای دکتر امیرحسین خداپرست

۲۲ دی ماه ۱۳۹۸

به قلم: علی علیزاده

## چکیده

آنچه در ادامه می‌خوانید، متن نهمین نشست نقد کتاب است که به همت خانه‌ی اخلاق پژوهان جوان برگزار شده است. در این جلسه ابتدا دکتر جوادپور به معرفی کتاب خود و فصول آن پرداخته و رابطه‌ی بین اخلاق و معرفت را تبیین می‌کند. در ادامه دکتر خداپرست با برشمردن برخی از محاسن این کتاب مانند تتبع، نگاه نقادانه و ... ساختار و محتوای آن را نقد می‌کند. برخی از نقدهای ایشان عبارتند از: حجم بیش از اندازه‌ی مطالب، عدم انسجام برخی از فصول، عبارت‌پردازی‌های مخمل به مقصود و ...

## دکتر غلامحسین جوادپور:

هر فیلسوف در نظریه فلسفی در چند بعد اظهار نظر می‌کند که متافیزیک، معرفت‌شناسی و نظریه‌ی ارزش مهم‌ترین آن‌ها هستند. معمولاً هر فیلسوف یا مکتب فلسفی باید به این سه سوال پاسخ روشنی بدهد. همچنین معمولاً یک فیلسوف در یکی از این سه بعد برجسته‌تر است؛ برای مثال یک فیلسوف اخلاقی در رابطه با نظریه ارزش نظر می‌دهد اما متافیزیک و معرفت‌شناسی خاص خود را دارد یا حکمت متعالیه متافیزیک خاصی دارد و بر اساس آن، اپیستمولوژی خاص و نظریه ارزش خاصی را مطرح می‌کند.

رهیافت برخی فیلسوفان در تاریخ فلسفه این است که نظریه معرفت‌شناسی‌شان با نظریه ارزششان پیوند می‌خورد. به عبارت دیگر این فیلسوفان می‌گویند: اگر می‌خواهید از نگاه ما به جهان بنگرید و جهان را درست بشناسید، باید بدانید که ارزش‌ها و فضیلت‌هایی وجود دارند که نگرش شما به جهان را قلقلک می‌دهند. این ارزش‌ها و فضیلت‌ها ممکن است کاری کنند که شما واقع را درست بشناسید یا درست نشناسید؛ مثلاً گناه یک رذیلت اخلاقی است. اگر شما به عنوان یک فاعل شناسا بخواهید به عالم نگاه کنید، گناه امری است که در حوزه‌ی حکمت عملی در نگرش شما نسبت به جهان اثرگذار است و اثر مثبت یا منفی خود را به جا می‌گذارد.

این که فیلسوفان به این مرحله رسیده‌اند، چند زمینه داشته است: یکی از آن‌ها تشابه ادبیات محتوایی بود؛ برای مثال در معرفت‌شناسی و اخلاق، کلمه وظیفه، مسئولیت، ارزش، باید، نباید و هنجار وجود دارد. فیلسوفان می‌گویند: ما این مفاهیم را هم در فلسفه اخلاق و هم در معرفت‌شناسی به کار می‌بریم. به عبارت دیگر این تشابه واژگانی یکی از پیش‌زمینه‌های پیدایش این رهیافت بود. زمینه‌ی دوم این بود که فیلسوفان گفتند: موضوع اخلاق، فعل است و در نتیجه به این بصیرت رسیدند که فرایند معرفت نیز به همین صورت است. در فرایند معرفت هم ما یک عمل ارادی انجام می‌دهیم، فعالیت معرفتی انجام می‌دهیم، با اراده خودمان چیزی را می‌پذیریم یا نمی‌پذیریم. البته فیلسوفان دقت داشتند

که نتیجه معرفت، ارادی نیست؛ یعنی باور (آن چیزی که حاصل می‌شود) ارادی نیست ولی فرایند باور ارادی است. زمینه‌ی سوم اشتراک افعال گفتاری است. مثلا در حوزه اخلاق تحسین، تقبیح، سرزنش و ستایش را داریم که در حوزه‌ی معرفت‌شناسی نیز وجود دارند. به عبارت دیگر ما کسانی را به خاطر باورها و فضیلت‌هایی که دارند تحسین یا تقبیح می‌کنیم؛ برای مثال ما جیب‌بر را تقبیح می‌کنیم، چرا که این فرد یک سارق اخلاقی است. کسانی هم هستند که سارق علمی‌اند. ما همان‌طور که باید سارق اخلاقی را مذمت کنیم، باید با سارق علمی نیز مقابله کنیم. به عبارت دیگر آیه‌ی «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»<sup>۱</sup> باید هم شامل سارق بیرونی بشود، هم سارق علمی<sup>۲</sup>. اگر قرار است در رابطه با اخلاق سخن بگوییم، باید رابطه بین اخلاق و معرفت را در درس‌ها بگنجانیم و آن را آموزش بدهیم. باید روزی بیاید که این تقبیح‌هایی که در حوزه اخلاق آورده می‌شوند، در حوزه معرفتی هم مطرح شوند.

این زمینه‌ها باعث شدند تا برخی از فیلسوفان بگویند: نظریه‌ی معرفت ما مبتنی بر نظریه ارزش ما است. بنده از زمانی که احساس کردم این زمینه جذابیت داشته و موضوعاتش گسترده‌تر است، پژوهش‌هایم را در این عرصه آغاز کرده‌ام و نام این کتاب را «سنجش نگرش‌ها و چشم‌انداز نگارش‌ها» گذاشته‌ام. آن‌طور که من احصاء کرده‌ام، چهار نظریه معروف در این باره وجود دارند که

---

**در فرایند معرفت هم مایک عمل ارادی انجام می‌دهیم،  
فعالیت معرفت‌انجام می‌دهیم، با اراده خودمان چیزی  
را می‌پذیریم یا نمی‌پذیریم. البته فیلسوفان دقت داشتند  
که نتیجه معرفت، ارادی نیست؛ یعنی باور (آن چیزی که  
حاصل می‌شود) ارادی نیست ولی فرایند باور ارادی است.**

---

نام‌هایشان چنین است: اخلاق علم، اخلاق باور، معرفت‌شناسی فضیلت‌محور و رویکرد فضایل و رذایل اخلاقی به معرفت.

اخلاق علم، رشته جدیدی است که به فرایند علم می‌پردازد. اخلاق علم، در چارچوب اخلاق حرفه‌ای و اخلاق کاربردی قابل تعریف است. این اخلاق دغدغه صدق ندارد؛ بلکه می‌گوید: امور اخلاقی باید در ساحت‌های معرفتی نیز باشند. البته اخلاق علم در بعضی از موارد دغدغه معرفتی نیز دارد؛ برای مثال یکی از غایت‌های اخلاق علم این است که اگر فاعلان و بزرگان معرفتی در برابر هم مرتکب تخلف اخلاقی نشوند، اعتماد بیشتری به اصول اخلاقی شکل می‌گیرد. با این حال عموماً غایت مورد نظر اخلاق علم، مربوط به صدق و معرفت نبوده و اخلاقی است؛ برای

<sup>۱</sup>. مائده ۳۸

<sup>۲</sup>. متأسفانه بحث کشف سرقت‌های علمی اخیراً خیلی باب شده‌است. مراجع در این رابطه فتواهای بسیاری داده‌اند. فقها می‌گویند: اگر کسی برای چیزی زحمتی نکشد و به جای آن پول بپردازد و بعد بواسطه آن اثر ارتقا پیدا کند، مالک نتیجه‌ی تلاشش نیست.

مثال این اخلاق می گوید: اگر قرار است به کمک علم و آزمایشگاه توانایی ساخت موشک اتمی پیدا کنید، از علم استفاده نکنید.



در کنار اخلاق علم، عرصه‌ی دیگری را به نام «اخلاق باور» داریم. کلیفورد اولین کسی بود که این اصطلاح را در ادبیات معرفت‌شناسی و اخلاقی علم وارد کرد. این اخلاق دغدغه صدق دارد و می گوید: شما در فرایند معرفت، با اخلاقیاتی مواجه هستید که باید آن‌ها را رعایت کنید. منظور از این اخلاقیات همان بایسته‌های معرفتی است. اخلاق باور به نوعی قرینه‌گرایی با چاشنی اخلاق است. منظور کلیفورد از اصطلاح ethics همان بایسته‌ها و نبایسته‌ها است. او این مفهوم را با خودفریبی، زودباوری و خرافه‌ستیزی پیوند می‌زند. از نظر او چتر اخلاق در معرفت‌شناسی نیز سایه می‌اندازد. کلیفورد می گوید: اگر با شواهد و قرائن ناکافی به چیزی باور پیدا کنید، غیر اخلاقی است. زگزبسکی با تایید این مسئله اساساً این سوال را مطرح می‌کند که چرا کلیفورد فقط در حوزه بایسته‌های معرفتی بحث می‌کند؟ او معتقد است که اخلاق باور می‌تواند درباره‌ی همه‌ی بایسته‌هایی که طی فرآیند معرفت وجود دارند نظر بدهد. در اخلاق باور بحث‌هایی درباره‌ی رابطه‌ی باور و اراده وجود دارد. البته برخی ادعا دارند که باور فرایندی ارادی نبوده و در نتیجه چیزی به نام اخلاق باور نداریم. در این جا است که بحث‌های اراده‌گرایی به میان می‌آیند: اراده‌گرایی کلی، جزئی، توصیفی، هنجاری، مستقیم و غیرمستقیم. برای این که بخواهم گزارش جزئی‌تری از اخلاق باور بدهم باید بگویم: این کتاب در ابتدا رساله ارشد بنده بود. من ده صفحه از جدیدترین کارهایی را که در زمینه اخلاق باور نوشته

شده بودند، در این کتاب ذکر کرده و گزارشی از آن‌ها ارائه داده‌ام؛ مثلاً کتاب معروف «اخلاقیات خاص باور» یکی از همین کتاب‌هایی است که به آن پرداخته‌ام. می‌دانید که افراد زیادی درباره‌ی اخلاق باور نظریات مختلفی را ارائه کرده‌اند.

فصل بعدی به معرفت‌شناسی فضیلت‌محور می‌پردازد که موسسان آن زگزیسکی و ارنست سوسا هستند. معرفت‌شناسی فضیلت به دو گونه تفسیر می‌شود و این دو گونه بسته به این است که تلقی شما از فضائل فکری چه باشد. یک تلقی از فضائل معرفتی، تلقی قوام‌محور است؛ یک‌سری قوای معرفتی داریم و در نتیجه این فضائل را بر همه اطلاق می‌کنیم. این رهیافت ارنست سوسا و دیگران است.

در مقابل، زگزیسکی معتقد است که ما باید فضائل را بر امور اکتسابی اطلاق کنیم. آن‌چه مورد نظر زگزیسکی است نسخه‌ای معرفتی از اخلاق فضیلت است. ادعایی زگزیسکی این است که همه‌ی فضیلت‌های فکری و معرفتی، بخشی از فضائل و رذائل اخلاقی هستند. به عبارت دیگر مطابق دیدگاه او فضائل و رذائل اخلاقی دو دسته‌اند؛ فضائل و رذائل اخلاقی و فضائل و رذائل معرفتی. این‌جا است که معرفت‌شناسی زیر سایه‌ی اخلاق قرار می‌گیرد و شاخه‌ای از اخلاق می‌شود. زگزیسکی می‌گوید: هر فضیلتی دو بخش دارد: بخش درونی و بیرونی. بخش درونی انگیزشی است؛ یعنی هر کسی در هر موقعیت معرفتی که قرار می‌گیرد، انگیزه پیدا می‌کند که در موقعیت معرفتی به صدق برسد و برای این‌که به صدق برسد به فضیلت خاص موقعیت نیاز دارد؛ برای مثال در موقعیتی نیاز به شجاعت، صداقت و ... است و در موقعیتی دیگر نیاز به دقت که هر کدام در زمان و مکان درست باید فعال شوند. بیان این‌که چه فضیلتی در کجا باید فعال شود، به عهده حکمت عملی است. هر فضیلت و رذیلتی که به کار گرفته می‌شود، در بخش بیرونی - و در کسب غایت خود که صدق است - سائل است؛ یعنی شما از درون انگیزش پیدا می‌کنید که باور صادقی داشته باشید و فضائل و رذائل به صورت خودکار به صورتی هستند که به غایت مطلوبشان که صدق است دست پیدا می‌کنند. حال می‌خواهیم ببینیم که آیا چنین چیزی امکان پذیر است یا خیر؟ در این کتاب سعی بنده بر این است که دیدگاه‌های زگزیسکی را از نظر مبنایی و بنایی مورد بررسی قرار بدهم. تاکید بر حکمت عملی، انگیزش، رذائل فکری و با وجدانی معرفتی، مباحثی هستند که زگزیسکی به آن‌ها پرداخته است.

فصل آخر رهیافتی به سنت اسلامی و سنت غربی است. مطابق این دیدگاه، ما از فضائل و رذائل اخلاقی در جهت غایت معرفتی استفاده می‌کنیم. با این حال پرسش این است که آیا برای رسیدن به صدق، فضائل و رذائل اخلاقی به ما کمک می‌کنند یا خیر؟ آیا فضائل به شما کمک و رذائل جلوی شما را می‌گیرند؟ در این باب مقاله معروف وستپال یعنی «گناه به منزله مقوله معرفت‌شناختی»<sup>۳</sup> منبع خوبی است. پایان نامه‌ها و پژوهش‌های زیادی در این باب با تکیه بر

<sup>۳</sup> وستپال، مرالد (۱۳۷۸)، «پولس رسول را به جد بگیریم؛ گناه به منزله مقوله‌ای معرفت‌شناختی»، ترجمه مصطفی ملکیان، اندیشه دینی، شماره دوم، زمستان ۷۸.

سخنان متفکرین بزرگ همچون آگوستین و غزالی نوشته شده‌اند. هم چنین متون قرآنی و روایی زیادی مبنی بر نیاز افراد به کسب فضایل و دوری از رذایل اخلاقی وجود دارند. این مسئله در معرفت‌های عادی قابل دفاع نیست. این مسئله در معرفت‌های حقیقی و برتر و در معرفت به امور ماورایی قابل دفاع است اما در معرفت‌های جزئی و ادراکی و استنتاجی، خیر. البته راهکارهایی به این منظور وجود دارند: اگر قائل به این گزاره باشیم که قوای انسان به هم آمیخته‌ست، در این جا فضائل و رذائل اخلاقی می‌توانند کمک‌کننده باشند و قوای معرفتی ما را قلقلک بدهند. در فصل آخر سعی‌ام بر این بوده است که دریچه‌های جدیدی را در این بحث ایجاد کنم: دریچه‌های معناشناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، دین‌شناختی و روان‌شناختی.

### **دکتر امیرحسین خداپرست:**

موضوع این کتاب درباره‌ی ارتباط بین اخلاق و معرفت‌شناسی است. دست کم در نظر اول این طور به نظر می‌رسد که دغدغه نویسنده اخلاق و ارتباط بین اخلاق و معرفت‌شناسی است. اندیشه‌ی محوری در این بحث این است که ما چگونه می‌توانیم قلمرو اخلاق را گسترش بدهیم یا با این که اخلاق بر افعال ظاهری ما حاکم است، چگونه می‌تواند ما را به سمتی ببرد که بر امور دیگر زندگی ما از جمله شیوه‌های باورآوردن‌مان، معرفت ورزیدن‌مان و منش فکری‌مان نیز تاثیر گذاشته و گسترش پیدا کند؛ به نحوی که بدانیم از نظر اخلاقی همان اندازه که بابت ارتکاب عمل اخلاقی نادرست درخور نکوهش هستیم، به همان میزان هم از نظر معرفتی درخور نکوهش اخلاقی هستیم؛ برای مثال وقتی از نظر فکری بزدل بوده یا دچار جزم و جمود و تعصب باشیم، سزاوار نکوهش اخلاقی هستیم. بنابراین دغدغه کسانی که در این زمینه کار کرده‌اند این است که ما چگونه می‌توانیم اخلاق را در منش فکری خویش هم بسط بدهیم.

در این زمینه دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. از مثال مشهور تاثیر گناه یا عمل غیر اخلاقی بر معرفت گرفته تا نظریه‌ی فضیلت و معرفت‌شناسی فضیلت. دو تناظر در اوایل کتاب «فضایل ذهن» زگزیسکی برقرار است که با پرداختن به آن دو تناظر می‌توانیم این ایده را بهتر بفهمیم: تناظر اول، تناظری است که بین نظریه‌های معرفت و فلسفه اخلاق از این جهت برقرار می‌شود که دو اردوگاه معرفتی در قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم تحت عنوان درون‌گرایی و برون‌گرایی به وجود آمد. درون‌گراها معتقد بودند که عامل توجیه معرفتی باید همواره پس از تامل کوتاهی در ذهن ما پیدا شود؛ برای مثال اگر در ریاضی گفته می‌شود که مجموع زوایای مثلث ۱۸۰ درجه است، از نظر درون‌گراها باید

عامل توجیه باور به این گزاره را بتوان در همان لحظه بیان کرد و برای فردی که سوال می‌کند با دلیل، این گزاره را اثبات کرد. در مقابل برون‌گراها مثل اعتمادگراها و یا کسانی که به سمت معرفت‌شناسی توصیفی گرایش داشتند، معتقد بودند که اگر چنین شرط سخت‌گیرانه‌ای را در نظر بگیریم، دیگر بسیاری از اموری که آن‌ها را معرفت تلقی می‌کنیم، معرفت به حساب نمی‌آیند؛ برای مثال مطابق دیدگاه برون‌گرایی وقتی نمی‌توانیم گزاره‌ی «مجموع زوایای داخلی مثلث ۱۸۰ است» را ثابت کنیم و ناچار هستیم که به شیوه‌ای اثباتی که معلم ریاضی مان در گذشته به ما آموزش می‌داد، استناد کنیم و چون اعتماد معرفتی ما به معلم ریاضی مان هنوز پابرجا است، باز هم می‌توانیم می‌توانیم بگوییم که ما نسبت به این گزاره، معرفت داریم. برون‌گرایان معتقد بودند که اگر بخواهیم شرط سخت‌گیرانه درون‌گراها را لحاظ کنیم، قاعدتا بسیاری از معارف مثل معرفت از طریق گواهی و حافظه را نمی‌توانیم معرفت بدانیم. اگر به آثار متفکران در این زمینه نگاه بیاندازیم، متوجه می‌شویم که این‌ها از اصطلاحات معرفت‌شناختی که بار اخلاقی دارند، استفاده می‌کنند؛ برای مثال درون‌گراها می‌گویند که دلیل معرفتی بایدی است، اما برون‌گراها می‌گویند این سخت‌گیری در نگاه به قضایا لزومی ندارد؛ بلکه باید در تلاش باشیم تا معرفت بیشتری از آن‌چه که معرفت تلقی می‌کنیم، همراه ما بماند. این تصورات کم‌کم ما را به سمتی می‌برد که گویی این اصطلاحات با خود، بار اخلاقی حمل می‌کنند. در جایی حرف از وظیفه معرفتی است و در جایی دیگر سعی در کسب بیشترین معرفت است و این مسئله ما را به یاد این می‌اندازد که در نظریه‌های اخلاق، وظیفه‌گراها معتقد بودند که افراد باید به وظیفه اخلاقی خود عمل کنند و تکلیف اخلاقی‌شان را به جا بیاورند. در مقابل، پیامدگراها معتقد بودند که باید بیشترین اخلاق و بیشترین خوبی در جهان اشاعه پیدا کند و حاکم شود. زگزبسکی تناظری میان این دو برقرار کرده و می‌گوید دیدگاه درون‌گرایانه در معرفت‌شناسی گویی یک نسخه معرفتی از وظیفه‌گرایی اخلاقی است و دیدگاه برون‌گرایانه در معرفت‌شناسی گویی یک نسخه معرفتی از پیامدگرایی اخلاقی است.

در اخلاق نظریه‌سومی هم وجود دارد که آن را اخلاق فضیلت می‌نامیم. با این حال متناظر اخلاق فضیلت را که معرفت‌شناسی فضیلت باشد، نداریم؛ بنابراین کل کتاب «فضایل ذهن» زگزبسکی در خدمت این است که متناظر معرفت‌شناختی اخلاق فضیلت را شکل بدهد و نشان بدهد که آن دو اردوگاه معرفتی به بیراهه می‌روند و ما باید به شکل دیگری از کسب معرفت توجه کنیم؛ یعنی همان تناظر دوم. تناظر دوم این است که همانطور که وظیفه‌گرایی و پیامدگرایی اخلاقی دستخوش نقدهایی بوده‌اند، بر درون‌گرایی و برون‌گرایی معرفتی هم نقدهایی وارد است. به عبارت دیگر به همان دلایلی که خوب است که از وظیفه‌گرایی و پیامدگرایی به سمت اخلاق فضیلت برویم، به همان دلایل نیز خوب است که از برون‌گرایی و درون‌گرایی معرفت‌شناختی به سمت معرفت‌شناسی فضیلت برویم.

زگزبسکی در ادامه چهار نقد را ذکر می‌کند: (این چهار نقد هم بر عالم معرفت و هم بر عالم اخلاق عملی حاکم است). اول آن که نظریه‌های اخلاق چه وظیفه‌گرایانه و چه پیامدگرایانه عمل‌محورند و نکته مهم و کانون ارزیابی

اخلاقی را عمل می‌دانند، درحالی که آن چیزی که اهمیت دارد و باید معروض ارزیابی اخلاقی ما قرار بگیرد، عمل نیست؛ بلکه عامل یا منش فاعل اخلاقی است. عمل سطحی‌ترین و قشری‌ترین تجلی منش اخلاقی است. متناظر این بحث در معرفت‌شناسی گفته می‌شود که درون‌گراها و برون‌گراها هر دو متوجه باور هستند. درحالی که آن چیزی که اهمیت دارد، این است که ما به سمت باورنده یا فاعل معرفت برویم؛ یعنی باید دید منش فکری باورنده به چه شکلی است که او را به سمت اخذ باورهای خاصی سوق می‌دهد. بنابراین عمل محوری و باورمحوری بین این دو مشترک است.



خانه اخلاق پژوهان جوان

عکس: علی‌علیزاده

نقد دوم قاعده‌محوری این دو نظریه است. تصور هر دو نظریه‌ی اخلاقی مدرن این بوده است که عرصه اخلاق عرصه‌ای است که می‌تواند تحت پوشش قواعد اخلاقی قرار بگیرد. این قاعده گاهی قاعده‌ای است که عقل عملی بر ما تکلیف می‌کند و گاهی قاعده‌ای است که مبتنی بر گسترش بیشترین خیر و اخلاق در زندگی ما است. در معرفت‌شناسی نیز وضع به همین گونه است. برون‌گراها و درون‌گراها دائماً ما را به قواعد معرفتی ارجاع می‌دهند. درون‌گراها می‌گویند: برای هر باوری در هر شرایط و زمان و موقعیتی باید شواهد کافی وجود داشته باشد و اگر این گونه نباشد، غیر اخلاقی است. در مقابل برون‌گراها می‌گویند: افراد حتی اگر باورهای کاذب زیادی هم در نظام باورهایشان رسوخ کند، باید در پی بیشترین معرفت باشند.



در نیمه دوم قرن بیستم، جزئی‌نگرها در فلسفه‌ی اخلاق یادآور شدند که قواعد اخلاقی تمام عرصه‌ی اخلاق را تحت پوشش خود قرار نمی‌دهند و قواعد اخلاقی همچنان نقدپذیر هستند. ما می‌توانیم برای هر قاعده‌ای موقعیت‌هایی را تصور کنیم که نه تنها در آن، قاعده کمکی به ما نمی‌کند؛ بلکه ممکن است ما را به بیراهه نیز بکشاند. در معرفت‌شناسی نیز همین گونه است. داشتن نظام معرفتی و اعتقادی خوب لزوماً به این تقلیل پیدا نمی‌کند که ما باید به قواعد معرفتی اتکا داشته باشیم، چرا که همواره امور مهمی از حیطه شمول قواعد خارج هستند.

نقد سوم این است که در فلسفه‌های اخلاق جدید در دو رویکرد مدرن، یکسری ارزش‌های اخلاقی و معرفتی شخصی نادیده گرفته می‌شوند؛ برای مثال دوستی. بیشترین آثاری که در زمینه دوستی نوشته می‌شود از منظر اخلاق فضیلت است، چرا که از منظر اخلاق وظیفه‌گرایانه و اخلاق پیامدگرایانه دوستی ارزشی اخلاقی نیست که اهمیت خاصی داشته باشد؛ بلکه یک ارزش شخصی است که از مباحث آن‌ها بیرون می‌ماند. در معرفت‌شناسی نیز به همین صورت است؛ برای مثال حکمت یک فضیلت فکری است که برای ما جنبه‌ای بسیار شخصی دارد. ما غالباً می‌توانیم حکمت را با شخص حکیم بشناسیم. اگر شخص حکیم را کنار بگذاریم، مشخص نیست که خود حکمت چه اقتضائاتی دارد. بنابراین مجبور هستیم که دائماً حکمت را به آن فاعل ارجاع بدهیم. نقد چهارم این است که یک‌سری از فضیلت‌های اخلاقی هستند که تقلیل ناپذیرند؛ یعنی برخی از فضایل به هیچ فضیلت دیگری تقلیل پیدا نمی‌کنند تا بتوانند به شکلی کلی آن‌ها را عیان و ابراز کنند؛ برای مثال یک‌پارچگی اخلاقی، فضیلتی اخلاقی است که می‌توان آن را شرافت نیز نامید، اما شرافت اخلاقی لزوماً به فضیلت‌های خرد دیگری تقلیل پیدا نمی‌کند. گویی شرافت یک فضیلت اخلاقی مرتبه دومی است. در معرفت‌شناسی نیز یک‌پارچگی معرفتی همین گونه است. شخصی که واجد یک‌پارچگی معرفتی است، نه تنها باورهای صادقی دارد؛ بلکه در مرتبه بالاتری، خود، آگاهی دارد که واجد این باورهای صادق است. این چهار نقد هم در عالم اخلاق و هم در عالم معرفت‌شناسی به صورت متناظر به نظریه‌های اخلاقی و معرفت‌شناختی مدرن از نظر زگزیبسکی وارد است. تناظر قبلی نشان می‌دهد که ما باید به سمتی برویم که امر معرفتی را به منزله امر اخلاقی هم بتوانیم ببینیم. به تعبیر آقای جوادپور ما باید درس بخوانیم تا متوجه شویم که معرفت جدا از اخلاق نیست و امری است که در شمول موضوع اخلاق می‌گنجد. به تعبیر جسوران‌ای که نویسنده کتاب فضائل ذهن دارد، معرفت‌شناسی به ویژه معرفت‌شناسی هنجاری، دانشی ذیل فلسفه اخلاق است.

این مقدمه‌ای بود برای این که گفته شود این بحث چه سمت و سوی دارد و ایده محوری آن چیست. کتاب به این موضوع می‌پردازد که چه رابطه‌ای بین اخلاق و معرفت‌شناسی وجود دارد. سیر بحث کتاب به این شکل است که در فصل اول مسئله و تعریف‌ها از چیستی اخلاق، چیستی معرفت و معرفت‌شناسی بیان می‌شود. سپس تشابه‌ها و تناظرها طرح شده و حوزه‌های اخلاق و معرفت‌شناسی به تفکیک بررسی می‌شود که هر کدام شامل چه دانش‌های جزئی‌تری

هستند. سپس در انتها بحث ارتباط معرفت و فضیلت مطرح می‌شود؛ گویا از نظر نویسنده عنصر مفهومی مهم در اخلاق، فضیلت است و می‌توان ارتباط فضیلت و معرفت را سنجید.

فصل دوم راجع به اخلاق علم و اخلاق باور است اما عمده‌ی بحث درباره‌ی اخلاق باور است. نویسنده به ما تذکر می‌دهد که علم را در معنای عام؛ یعنی شناختن و دانستن به کار می‌برد. او در رابطه با اخلاق باور و چالش‌هایی که در اخلاق باور وجود دارد به بحث‌هایی همچون اراده‌گرایی در باور و ... می‌پردازد. فصل سوم به معرفت‌شناسی فضیلت و گرایش‌های مختلف آن اختصاص دارد و در آن از دو رویکرد اصلی که بین معرفت‌شناسان فضیلت شکل گرفته است، بحث می‌شود. فصل چهارم نیز به این سوال می‌پردازد که آیا فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی بر معرفت تاثیر گذار هستند یا خیر و فصل پنجم هم که ارزیابی‌ست.

اولین نکته مهم و ارزشمند در رابطه با این کتاب این است که نویسنده در آن اساساً یک موضوع جدید را عنوان می‌کند؛ موضوعی که در زبان فارسی آثار زیادی درباره‌اش ترجمه نشده است. همچنین طبیعتاً زمانی که نویسنده شروع به بحث کرده بود، هنوز ترجمه‌های حول این موضوع

منتشر نشده بودند. به طور کلی این بحث ارتباط خاصی با سنت فکری و فلسفی ما دارد. در سنت فکری ما به این موضوع پرداخته شده که چه شرایطی اخلاقی می‌تواند بر کسب معرفت تاثیر گذار باشد. نویسنده به این سنت توجه داشته است و سعی کرده نشان بدهد که این بحث در سنت ما با چه عبارات و چه قالب‌هایی و چه

تلقی‌هایی گفته شده است. برای مثال در کتاب فضایل ذهن نویسنده بسیار تلاش کرده است تا از ارسطو، آکویناس و دیگر فیلسوفان گذشته برای پیش بردن نظریه‌ی خود استفاده کند و روایت‌هایی را از آن دیدگاه‌ها عرضه کرده است که به اصطلاح آن‌ها را به روز کرده است. این که نظریات فلاسفه صرفاً به صورتی پیش‌پا افتاده بیان شوند و هیچ درکی از آن‌ها به دست نیاید، درست نیست، چرا که با این کار نه تنها این فیلسوفان زنده نشده‌اند؛ بلکه پیش‌پا افتاده شده‌اند. اما اگر بتوان بحثی را به صورتی قابل استناد از سنت فکری خارج کرد، می‌توانیم بگوییم که این فیلسوف به‌روز و زنده شده است. این کاری است که در این کتاب انجام شده است. حجم منابعی که مولف کتاب در زمان نگارش دیده است، نشان می‌دهد که او تا چه حد دغدغه این بحث را داشته و آن را به سمت خوبی هدایت کرده است.

نکته دیگر این که کتاب تحلیل نقادانه دارد و نویسنده مرعوب هیچ نظریه‌پردازی نیست و با بیان نقاط قوت و ضعف نظریه‌ها توازنی بین عناصر قابل پذیرش نظریه و عناصر قابل انتقاد برقرار کرده است. خود کتاب تدوین خوبی دارد و

---

**اولین نکته مهم و ارزشمند در رابطه با این کتاب این است**  
**که نویسنده در آن اساساً یک موضوع جدید را عنوان**  
**می‌کند؛ موضوعی که در زبان فارسی آثار زیادی درباره‌اش**  
**ترجمه نشده است**

---

در انتهای کتاب نویسنده پیشنهادهایی برای تداوم بحث عنوان کرده است. نکته‌ی آخر این که تاثیر شخصی که این بحث بر فرد می‌گذارد، بسیار اهمیت دارد، چرا که با خواندن اثر و نگاه عمیق به مسائل مطرح شده در آن، امکان بازنگری در عقاید و باورها وجود دارد.

با این حال نقدهایی نیز وارد است: نکته‌ی اول این که مباحث کتاب بسیار زیاد است و بیش از ظرفیت آن می‌باشد. این مسئله باعث شده تا بسیاری از مطالبی که در ابتدای کتاب گفته شده است در میان دیگر بحث‌ها گم شود. همچنین باعث شده تا خواننده نتواند بین مفاهیم اصلی و حواشی بحث تفکیک قائل شود و فهم بحث دشوار شود.

دیگر این که به نظر می‌آید ترتیب مباحث به اصطلاح «وصله‌پینه‌ای» است. این مسئله به طور خاص در فصل سوم به چشم می‌خورد؛ برای مثال در صفحه‌ی ۱۲۳ تا ۱۳۶ که بحث در رابطه با فضیلت‌های فکری و اخلاقی است، فرض بر این است که نویسنده راجع به نظریه فضیلت سخن گفته و حال مبحث را خاص تر و محدودتر کرده است اما خیلی زود تیتیر جدیدی را درباره‌ی نظریه‌ی فضیلت می‌بینیم که نویسنده دوباره شروع به توضیح ارکان نظریه فضیلت می‌کند.

نکته‌ی بعدی این است که در کتاب تکرار و تداخل دیده می‌شود؛ برای مثال به نظر بنده صفحات آخر فصل اول که نویسنده در آن به بحث ارتباط بین فضیلت و معرفت می‌پردازد، زائد است؛ زیرا همان بحث‌ها خیلی بهتر و مفصل‌تر در صفحاتی از فصل ارزیابی و یا صفحاتی از فصل مربوط به معرفت‌شناسی فضیلت، بیان شده است. گاهی بحث‌هایی در ارزیابی است که شاید مناسب مقدمه است و گاهی این ترتیب مباحث تکرار و تداخلی ایجاد می‌کند که احساس می‌شود بحث در حال درجا زدن است.

گاهی در جایی از متن احساس می‌شود که دیدگاه نویسنده گم شده است؛ برای مثال در فصل سوم دفاع قابل توجهی از معرفت‌شناسی فضیلت می‌شود و بعد نقدهای قابل توجهی نیز به معرفت‌شناسی فضیلت می‌شود؛ به طوری که ما در آخر متوجه نمی‌شویم که نویسنده رویکرد معرفت‌شناسی فضیلت را رویکرد قابل دفاعی می‌داند یا خیر.

در فصل چهارم دیدگاه‌های اسلامی نقد نشده رها شده‌اند. نویسنده که دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه فضیلت را در فصل سوم به شکلی دقیق و موشکافانه نقد کرده است، وقتی به جایی می‌رسد که باید نسبت به دیدگاه‌های اسلامی و کتب خودمان نقدهایی مطرح کند، تقریباً هیچ نقدی نمی‌کند. این در حالی است که این مباحث به سبب این که تا حدی بی‌ضابطه مطرح شده‌اند و دقت فلسفی چندانی نداشته‌اند، امکان نقد بیشتری داشته‌اند.

در برخی از صفحات مثلاً در صفحه‌ی ۹۷ تا ۱۱۰ تعداد زیادی از اسامی متفکرین وجود دارد که اولاً خواننده را مرعوب می‌کند و ثانیاً در نهایت چیزی در ذهن خواننده برجای نمی‌گذارد و ثالثاً این تصور را بوجود می‌آورد که گویی محور بحث، نام‌ها و متفکران است، در حالی که محور بحث استدلال‌ها هستند.

نکته‌ی دیگر مربوط به یک‌سری از عبارت‌پردازی‌های مخمل است که در کتاب به چشم می‌خورند؛ برای مثال عنوان فصل چهارم «تاثیرانگاری فضایل و رذایل اخلاقی بر معرفت» است. تاثیرانگاری واژه غریبی است که مراد از آن تاثیرگذاری است یا برای مثال عبارت «هندسه‌ی عوامل اثرگذار» نیز عبارت با تکلفی است. با آوردن این عبارت این احساس به مخاطب دست می‌دهد که انگار با عالمی از محورهای مختصات روبه‌رو است. متأسفانه این نگارش سخت، آفتی است که در کتاب‌هایی که از مراکز حوزوی منتشر می‌شود، بسیار زیاد است. عبارات عجیب و غریب و ثقیل بیش از آن که محتوای علمی داشته باشند، لفاظی‌اند.

نکته‌ی دیگر این است که نویسنده در بعضی از قسمت‌های کتاب خیلی از دانش حوزوی خود استفاده کرده است؛ برای مثال وقتی نویسنده می‌خواهد معرفت را تعریف کند، می‌گوید: معرفت یعنی باور محفوف به قرینه. به نظر بنده این گزاره خیلی ثقیل است. نشر طه کتابی به اسم «به جهان فلسفه خوش آمدید» چاپ کرده است که در فصل‌های آخر آن برای نگارش فلسفی ویژگی‌هایی مطرح شده‌است.

این ویژگی‌های در قالب پرسش‌های زیر مطرح شده‌اند:

---

**متأسفانه این نگارش سخت، آفتی است که در کتاب‌هایی که از مراکز حوزوی منتشر می‌شود، بسیار زیاد است. عبارات عجیب و غریب و ثقیل بیش از آن که محتوای علمی داشته باشند، لفاظی‌اند.**

---

۱. آیا صورت‌بندی خوبی از مسئله در کتاب یا مقاله شده‌است؟

۲. آیا دیدگاه‌های فیلسوفان به خوبی در کتاب گنجانده شده‌اند؟

۳. آیا مطالب مقدمه‌ی خوبی دارند؟ آیا از انسجام خوبی برخوردارند؟ آیا روشن و واضح‌اند؟

۴. آیا در توضیح مباحث از مثال‌ها استفاده شده‌است؟ و ...

این‌ها ملاک‌هایی هستند که به ما کمک می‌کنند تا بدانیم مقاله یا کتاب مورد نظرمان فارغ از صادق یا کاذب بودن دعاوی‌اش خوب است یا خیر. با در نظر گرفتن این ملاک‌ها باید بگوییم: این کتاب در بسیاری از موارد، کتاب خوبیست، چرا که صورت‌بندی‌اش از مسئله دقیق است. گرچه بهتر بود در بعضی از قسمت‌ها تنوع بحث‌ها کمتر باشد تا صورت‌بندی وضوح بیشتری پیدا کند. گنجاندن نظرات فیلسوفان در مطالب کتاب نیز حرکت خوبی بود، زیرا به کمک آن می‌توان فهمید که چه کسانی در این زمینه کار کرده‌اند و چه مباحثی را مطرح کرده‌اند اما به نظر من در این کتاب در این مورد کمی افراط صورت گرفته و شاید به نحو خوبی دیدگاه‌ها گنجانده نشده‌اند، اما به واسطه بیان مباحث توسط مؤلف، ما می‌دانیم چه کسانی در رابطه با این مباحث سخن گفته‌اند. کتاب مقدمه خوبی دارد؛ مقدمه‌ای که روشن و دارای انسجام است. با در نظر گرفتن این ملاک‌ها فکر می‌کنم این کتاب، کتاب قابل استفاده و شایسته

توجهی است و دست کم بالاتر از سطح متوسط است. با در نظر گرفتن این که منابع بسیار محدودی در این زمینه به فارسی وجود داشته‌است، ارزش این کتاب بیشتر مشخص می‌شود.

### **دکتر غلامحسین جوادپور:**

غالب نقدهایی که دکتر خداپرست بیان فرمودند، کاملاً وارد بودند. اجازه بدهید یک نکته کلی را بیان کنم تا بسیاری از این اشکالات رفع شود. نگارش این کتاب چندین سال به طول انجامیده است. پایان نامه ارشد بنده «اخلاق باور» و پایان نامه دکتری بنده «فضیلت‌شناسی معرفت» بوده است. من این دو پایان‌نامه را در کنار هم گذاشتم و طرح پژوهشی‌ام را نوشتم. برای به نتیجه رسیدن این طرح پژوهشی، ابتدا کل فصل اول را اضافه کردم، چرا که احساس می‌کردم به بیان مقدمات نیاز است. فصل چهارم و پنجم نیز حاصل مطالعات بعدی من بوده‌است. لذا بنده قبول دارم که طرح پژوهشی باید دارای انسجام درونی باشد. این پراکندگی با بازخوانی دوباره‌ی طرح، امکان اصلاح داشت. بنابراین از آن جایی که این کار سیری طولانی داشته است، طبیعتاً چنین اشکالاتی بر آن وارد است. حجم زیاد اطلاعات هم به این خاطر بوده است که خیلی از مباحث، بدون پیشینه بوده‌اند و امکان این که بسیاری از مباحث مطرح نشوند، وجود نداشته است. اگر عنوان کتاب سنجش سرشت اخلاقی باشد، باید هر بحث مرتبطی آورده شود. بله، ممکن است ارتباط برخی از مباحث «وصله‌پینه‌ای» باشد، اما گفتن بعضی از مباحث از نگفتن آن‌ها بهتر است.

نکته‌ی بعدی این است که من تلاش کرده‌ام ذیل هر تیترا حق مطلب را ادا کنم اما قبول دارم که در همه جای کتاب موفق نبوده‌ام. همچنین قبول دارم که در بعضی از قسمت‌ها مطالب یک دست نیستند اما این عدم یک‌دستی به حدی نیست که خودم را مرتکب یک ردیلت اخلاقی؛ یعنی اغوای مخاطب بدانم، چرا که مخاطب در نهایت یک مطلب شسته و رفته خوانده‌است. به عبارت دیگر این طور نیست که بنده مطلبی را بد یا غلط گفته باشم.

در صفحه ۱۳۶ در نظریه فضیلت، ترتیب پایان‌نامه‌ی بنده به این صورت نیست. بنده هشت کلیدواژه را انتخاب کرده‌ام: فهم، حکمت‌عملی، باوجدانی، مسئله‌ی ارزش، انگیزش، نظریه‌ی فضیلت، سرشت فضائل و فضایل. خواننده باید با این هشت مفهوم، قبل از این که وارد حاق بحث معرفت‌شناسی فضیلت بشود، آشنا شود. بنده احساس کردم این ترتیب به لحاظ آموزشی بهتر است. البته تکرار و تداخل را نیز کاملاً می‌پذیرم.

**کلیدواژه‌ها: معرفت اخلاقی، معرفت‌شناسی، فضیلت‌گرایی، درون‌گرایی، برون‌گرایی.**